

## عدالت، قاعده اصلی حقوق بشر

ز همین رو دکتر کاتوزیان نیز با بیان تاریخچه‌ای از علت گرایش بشر به حقوق بشر، محوریت سخنانش را مفهوم <عدالت> قرار داد. طرح گروهی <ارتقای حقوق بشر و دسترسی به عدالت>، یکی از سه طرح اصلی گروهی است که با همکاری برنامه عمران سازمان ملل متحد (UNDP) و برای یک دوره پنج ساله (۲۰۰۵-۲۰۰۹) تدوین شده است. این طرح هم‌اکنون با همکاری هشت موسسه و نهاد حقوق بشری در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران در حال اجرا است. اعضای طرح شامل مرکز مطالعات حقوق بشر دانشگاه تهران، کرسی حقوق بشر صلح و دموکراسی دانشگاه شهید بهشتی، مرکز مطالعات حقوق بشر دانشگاه مفید، معاونت آموزش قوه قضاییه، کمیسیون حقوق بشر اسلامی، کانون وکلا، انجمن صنفی روزنامه‌نگاران ایران و سازمان دفاع از قربانیان خشونت است. آنچه که منجر به شکل‌گیری چنین طرحی شد، برنامه چهارم توسعه بود، چرا که در بخش سه و چهار برنامه از ضرورت امنیت انسانی و عدالت اجتماعی سخن گفته شده است. همین تاکید کافی بود تا در طرح <ارتقای حقوق بشر و دسترسی به عدالت> تحقق اهداف کلان برنامه چهارم توسعه را سرلوحه کار قرار گیرد. مجریان طرح که به‌طور عملی از اردیبهشت‌ماه جاری فعالیتش آغاز شده است، در نظر دارند به منظور تقویت و حفاظت از حقوق بشر از ظرفیت‌سازی ملی حمایت کنند. برای رسیدن به این منظور نیز بر توسعه ظرفیت مراکز حقوق بشری وابسته به دانشگاه‌های مجری

طرح، کمیسیون حقوق بشر اسلامی، سازمان‌های حقوق بشری جامعه مدنی و برخی از انجمن‌های حرفه‌ای مانند کانون وکلا و انجمن صنفی روزنامه‌نگاران تأکید شده است. علاوه بر آن مجموعه‌های از فعالیتهای عملی نیز در چارچوب مدون گروه فوق قرار گرفته است که برگزاری سمینارها و مراسم ویژه حقوق بشر از جمله آنهاست. مراسم دوشنبه گذشته تالار شیخ مرتضی انصاری دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران در همین راستا بود. مراسمی که با حضور مسوولان و حقوقدانان و علاقه‌مندان به مباحث حقوق بشری، برپا شد و دکتر «ناصر کاتوزیان» نیز در باب «حقوق بشر و عدالت» سخن گفت که می‌خوانید.

درباره کرامت انسان احترام به شخصیت او و اراده انسان و اینکه هیچ کس بردیگری سلطه‌ای ندارد، حکما، علما و پیامبران الهی از دیرباز داد سخن داشته‌اند. او مانست‌های فعلی می‌گویند آنچه از حقوق بشر می‌دانند ناشی از افکار مسیح است. حتی یکی از نویسندگان بزرگ حقوق عمومی فرانسه دو گین می‌گوید: «مسیح به ما انسانیت را آموخت و شرافت آن را به ما یاد داد.» احکام اسلامی هم از چنین مواردی سرشار است. اشرف مخلوقات و کسی که خلیفه خدا بر زمین است، طبیعی است که دارای حقوقی است که همیشه باید محترم باشد. راجع به «جان انسان» نیز احکام زیادی وجود دارد. این نکته را من در قالب تذکر به قضاتی که با دست گشاده حکم به اعدام می‌دهند می‌گویم که بدانند چه مسوولیت سنگینی دارند. اولین چیزی که در معاد سوال می‌شود راجع به

خون انسان‌ها است. که آیا خون کسی را هدر داده‌اند یا نه، بنابراین قضات باید بسیار با احتیاط رفتار کنند.

مساله <کرامت انسانی> از سه قرن پیش یا کمی قبل‌تر، شکل دیگری به خود گرفت و وارد زندگی اجتماعی انسان شد و به عنوان یک ابزاری برای حمایت از حقوق انسان‌ها در مقابل قدرت دولت‌ها و کسانی که بر آنها سلطه پیدا کرده بودند، به کار رفت. دلیلش هم این بود که در قرارداد اجتماعی، <روسو> چنین ابراز عقیده کرده بود که اگر یک دولت ملی سرکار باشد، چون اراده آن، اراده خود اشخاص است، احتمال هیچگونه ظلمی نمی‌رود. بنابراین ملت می‌تواند تمام حقوق را به دولت واگذار کند و در پناه امنیتی که دولت به وجود می‌آورد، زندگی کند.

این نظریه در آن روز گیرایی زیادی داشت ولی بعدها مورد سوءاستفاده قرار گرفت. تجربه تاریخی در این چند قرن نشان داده است به هیچ دولتی اعم از دولت پادشاه مستبد یا سوسیالیست و چه دموکرات و غیره نمی‌توان آنقدر اطمینان کرد که حقوق ملت را کامل در اختیار آن گذاشت.

وضعیت دولت مستبد که مشخص است. وقتی در یک فرد تکاثر قدرت پیش آمد و او هیچ مانعی برای اراده خودش ندید طبیعتاً به فساد کشیده می‌شود.

اما این عیب در دول دموکراسی نیز از بین نمی‌رود. هر دولتی منافعی دارد که ممکن است با منافع ملت‌ها در تعارض باشد. کمتر دولتی حقوق ملی را بر بقای خودش ترجیح می‌دهد. این وضعیت در دموکرات‌ترین دولت‌ها، نظام یعنی حکومت اکثریت بر اقلیت هم وجود دارد. انتخاب نمایندگان مجلس را تصور کنید. نماینده‌ای به اکثریت رای یک نفر انتخاب می‌شود و بعد قانونی که مجلس می‌گذراند با اکثریت یک نفر طرحی را تصویب می‌کند که با حقوق دیگران منافات دارد.

بنابراین آنچه در مجالس مقننه تصویب قانون می‌شود نظر قدرت حاکم است که انتخاب نشدن بر دیگران و برای اینکه چیرگی اکثریت را بر اقلیت تخفیف دهند باید چاره‌ای کرد. از این خطرناک‌تر، وضع حکومت‌هایی است که به ظاهر با دموکراسی آراسته‌اند ولی در باطن دیکتاتوری هستند. در بسیاری از کشورها روسای جمهور برای تمام عصر انتخاب می‌شوند. این عیوب باعث شد اندیشمندان کشورها به فکر سرپناه بیفتند تا از تجاوز قدرت مصون شوند. عده‌ای آن را در <حقوق فطری> جست‌وجو کردند. آنها می‌گفتند یک

سری از حقوق برتر از قدرت دولت‌ها و اراده اکثریت هستند. آنها حقوق عالی هستند که دولت‌ها باید کشفشان کنند و اگر به آنها تجاوز کردند غاصب محسوب می‌شود. علمای این دسته، معیار تشخیص حقوق عالی را عقل انسان قرار دادند. <ارسطو> یکی از پیشگامان حقوق فطری است که حس و تجربه را هم علاوه بر عقل دخالت می‌دهد. او می‌گوید: <به تجربه در می‌یابیم نظمی بر جهان حکم فرماست و هدفی آن را هدایت

می کند. ما هم ذره ناچیزی از این نظم هستیم. بنابراین تا وقتی قواعد ما با این نظم طبیعی سازگار باشد، مثبت و عادلانه است ولی اگر قواعد را نقض کند، دیگر قاعده نیست و دولت حق ندارد چنین قوانین ناقضی را وضع کند. در غیراین صورت دولت غاصب است چون حدود اختیار دولت مقید به این است که حقوق بشر و حقوق فطری را رعایت کند و وقتی از این نمایندگی پایش را بیرون گذاشت غاصب است و ملت حق دارد آن را سرنگون کند.

اما جمع دیگری از <حقوق اجتماعی> یک خاکریز برای دفاع از حقوق انسانها ایجاد کردند. بسیاری از جامعه شناسان گفته اند قواعد حقوق خود به خود از دل اجتماع تراوش می کند. زندگی اجتماعی، قاعده ایجاد می کند. پس هر قاعده ای که جامعه خود به خود ساخت، حقوقی است. بنابراین دولت حق ندارد به چنین حقوقی تجاوز کند. عده ای هم از مذهب استفاده کردند. آنها براین عقیده هستند که حکومت ما، دولت مذهبی و محدود به اراده خداوند است. همانطور که در امور تکوینی این رابطه برقرار است در امور تشریحی هم همینطور است. یعنی از چیزی که حکم خداست و در مذاهب مختلف آمده، نباید تجاوز کرد. در قانون اساسی ما هم از این طریق پیروی می شود.

این سرپناه ها چندان دوامی نداشتند. حقوق فطری با ایرادات اساسی مواجه شد. نقادان حقوق، مشاهده و تجربه را میدان عمل خود قرار دادند و گفتند اگر به حقوق کشورهای مختلف مراجعه کنیم جز تکرر و اختلاف نمی بینیم، درحالی فطرت انسانها همه جا یکی

است. منشا قواعدی که در کشورهای مختلف وضع می شود، عقل انسانها است و اراده شان نه فطرت آنها. اینگونه بود که کم کم از این نظریه دست کشیدند و به حداقل حقوق فطری که <عدالت> بود رسیدند. دسته‌ای هم که سرپناهی از مذهب و حقوق اجتماعی پیدا کردند نیز، نتوانستند این دو نظریه را جهانی کنند چون در دل آنها جنبه محلی وجود داشت. هر جامعه‌ای سلسله قواعد خاصی دارد که آنها را وضع می کند. هر گروهی هم اعتقاداتی دارند که برایشان از درجه اهمیت بالایی برخوردار است. بنابراین هر سه نظریه جنبه محلی پیدا کرد.

در مقابل اینها، جمعی به دنبال برگزیدن بهترین قواعد که با حقوق بشر سازگاری داشته باشد، رفتند. این قواعد جنبه جهانی پیدا کرد چون از هر نوع مذهب، نژاد، فرهنگ و زبان مختلف را دارد. در اعلامیه جهانی حقوق بشر، جهانی شدن آن تصویب شد و کشورهایی که پای آن را امضا کردند موظف به طرفداری از قواعد حقوق بشر شدند. به عنوان نمونه اصلی در قانون اساسی جمهوری فرانسه وجود دارد مبنی بر اینکه پیمان‌های بین‌المللی را بر قوانین داخلی ارجحیت می دهد. این اصل می گوید وقتی دولتی متعهد شد قوانینی را بپذیرد، حق ندارد در داخل مقرراتی را وضع کند که با آن قاعده در تضاد باشد. اینجا سرراه جهانی شدن حقوق بشر دو اشکال وجود دارد. اول عادات و رسوم محلی است که در خود اعلامیه حاشیه‌ای بر آن در نظر گرفتند تا قدری بتواند با عادات محلی هماهنگ شود. مانع دوم که مهمتر است، تکیه بر حاکمیت دولت‌ها است. این مانع شدید بود و هنوز

هم باقی است. هر دولتی می گوید من حاکم هستم و قوانینی دارم و کسی حق ندارد بگوید چرا چنین کرده ام. ولی باید پذیرفت دیوارهای این مرز هم در حال فرو ریختن است. وجدان عمومی جهان به قدری حساس است که هر جا حقوقی نقض شود و به حقوق بشر تجاوز شود، این وجدان آزرده می شود و به آن واکنش نشان می دهد. این واکنش عبارت است از محدودیت ها، محرومیت ها و احتمالا می تواند مادی هم باشد.

قواعد حقوق بشر حاوی یک سلسله احکام مثل آزادی بیان، منع شکنجه و اصل برائت است. ولی همه این قواعد مبتنی بر ۳ قاعده اصلی است: آزادی، برابری، عدالت.

توضیح مختصری درباره هر کدام از این ارزش ها می دهم و آنگاه هر سه را با هم مقایسه می کنم.

در توصیف آزادی اینکه جزو آرمان های اصلی بشر است، تردیدی وجود ندارد. <کانت>، حکیم چیره دست آلمانی، در نقدی از عقل بشر، احکام آن را به دو دسته تقسیم می کند: احکام عقل نظری و احکام عقل عملی.

عقل نظری، احکامی است که در نتیجه استدلال و تمثیل و استقرا و تحلیل و تجزیه عقل از رویدادهای خارجی به دست می آید. اما احکام عقل عملی آن چیزی است که وجدان آدمی دستور می دهد. کانت معتقد است احکام عقل عملی به نظری چیره است. چون به طور مستقیم از وجدان انسان سرچشمه می گیرد. حکمای ما (ایرانیان) نیز در مورد ارتباط



قرآن با سایر احکام مذهبی از همین استدلال بهره جسته‌اند. آنها براین نظرند که احکام قرآن به طور مستقیم بر نهاد پیامبر نازل شده، ناب و زلال است و هیچ گونه عقل بشری در آن دخالت ندارد. ولی بقیه احکام مذهبی ولو اینکه در سند آن هیچ شکی نباشد با عقل و استدلال بشر مخلوط است. بنابراین اگر بفررض، اختلاف نادری بین قرآن و احکام مذهبی به وجود آمد، قرآن ترجیح دارد.

به بحث برگردیم. کانت برای اینکه مساله را مبهم نگذارد و سازمانی به فکرش بدهد، می‌گوید اولین حکم عملی از عقل عملی، آزادی است. یعنی جوهر حیات هستی. تمام ارزش‌های دیگر منشعب از این حکم عقل عملی اولیه هستند و والاترین ارزشها آزادی است.

حکمای دیگری همچون هگل هم از طرفداران این نظریه‌اند. او آرمان طبیعت و هستی را در حرکت می‌بیند و هدفش را جایی می‌گذارد که انسان به آزادی برسد. اما در مورد برابری بسیاری از حکما برای اینکه به آزادی برسند، برابری را فدا کردند. مثلا روسو می‌گوید انسان‌ها باید همه آزادی‌هایشان را به دولت بدهند تا در پناه دولت به برابری برسند.

درباره ارزش سوم که عدالت باشد، زیاد بحثی نیست. همه پذیرفته‌اند که آرمان اصلی انسان‌ها رسیدن به عدالت است. حتی خیلی‌ها معتقدند آزادی هدف نیست، بلکه وسیله‌ای



برای رسیدن به عدالت است. کانت با اینکه آزادی را حکم اولیه عقل عملی می‌داند،

می‌گوید: «اگر عدالتی نباشد، زندگی کردن به زحمتش نمی‌ارزد.»

«ویلی»، از علمای جدیدتر و سردبیر مرحوم مجله معتبر حقوق فرانسه، می‌گوید هنر

حقوق و دادگستری توزیع است. هر قاضی، هنگامی که قضاوت می‌کند به بخشی از

تعهداتی و اموالی که باید عادلانه بین اصحاب دعوا تقسیم شود، حکم می‌دهد.

حال می‌رسیم به مقایسه آزادی، برابری و عدالت. این مقایسه سخت است. ترجیح هر کدام

از آنها به دیگری، مانند ترجیح مولانا، سعدی و حافظ است. هر کدام از جهتی برای

زندگی بشر لازم است. با این حال اگر مجبور باشیم، به‌نظرم والاترین ارزش‌ها عدالت

است. آزادی قیود و مرز دارد. هیچ کس بی‌بند و باری و آزادی مطلق را نمی‌پذیرد. حتی

کانت می‌گوید حقوق شرایطی دارد که در آن آزادی هر کس باید محدود به آزادی

دیگران باشد. گروه‌هایی هم که به آزادی افراطی روی آورده‌اند، از نظر اخلاقی واکنشی

را ایجاد کرده‌اند که مورد پذیرش هیچ کس نیست. برابری هم همین‌طور. برابری ریاضی

ممکن است به جاهای بدی کشیده شود. اوایل انقلاب می‌گفتند جراحی به پیشخدمتش

گفته بود زمین را بشور. پیشخدمت جواب می‌دهد خودت بشوی، چون ما با هم برابریم.

جراح هم می‌گوید قبول، من زمین را تمیز می‌کنم، تو هم چاقو را بگیر و برو به اتاق عمل.

برابری مطلق به عدم عدالت می‌رسد، اما هرچه عدالت قوی‌تر و شدیدتر باشد، مطلوب‌تر است. عدالت هیچ قیدی ندارد. حتی برخی علما از آن به انصاف رسیده‌اند که درجه رقیق‌تر و لطیف‌تر عدالت است. عدالت اقتضا می‌کند هر مدیونی، دینش را به طلبکار بپردازد، ولی انصاف اقتضا می‌کند اگر خواهر درمانده‌ای مدیون به برادر طلبکارش بود، به او مهلت داده شود و قاضی فوراً اظهارنظر نکند. علاوه بر این عدالت حاکم بر آزادی و برابری است.

ولی عدالت یک اشکال اساسی دارد. بحث‌های مختلفی درباره آن شده است. مانند عدالت اجتماعی، اقتصادی، خانوادگی، قضایی و... که در دهه اخیر بیشتر به انواع آن پرداخته‌ام و تحقیق کرده‌ام. مختصر می‌گویم یک اشکال و ابهام در آن این است که اصلاً عدالت چیست؟ در همه امور معنوی چنین پرسشی مطرح می‌شود که مثلاً زیبایی چیست؟ یعنی این یک اشکال عمومی است.

جواب نقضی که به این پرسش می‌توان داد، این است که مگر معنی قانون روشن است؟ این همه اختلافات در دیوان کشورها چه در ایران و چه در نقاط دیگر دنیا، مگر از یک متن روشن برنخواسته است؟ مگر قرآن برای تمام مسلمین نبوده، پس این همه اختلاف از کجاست؟

نکته در اینجا است که ذات تفسیر، ایجاد اختلاف می کند. هر کسی براساس عقل و برداشت خودش می تواند یک استنباط جدید داشته باشد. این نیست که فقط یک نظر درست باشد و بقیه غلط. بسیاری از کسانی که به خاطر نظرشان متهم به فساد عقیده و محکوم شدند، امروز معلم اخلاق بشرند. مسیح به دلیل فساد عقیده مصلوب شد. سقراط هم به همین دلیل محکوم شد. بنابراین نباید بگوییم آنچه نظر ماست، درست و هرچه بقیه می گویند، سراسر غلط است. عدالت چنان مهم است که برخی که ظلم می کنند، می خواهند سرپوشی از عدالت بر آن بگذارند. تعاریف مختلفی از عدالت شده است که ما را به مفهوم آن نزدیک تر می کند.

افلاطون می گوید عدالت عبارت است از وضع شی در ماخوذ علیه. یعنی هر چیزی سر جای خودش باشد.

از لحاظ اجتماعی تنها کسانی می توانند به عدالت برسند که در دامن فلسفه بزرگ شده باشند. این نظریه در فرهنگ اسلامی هم وارد شده و خیلی ها همچون مولوی از آن تقلید کرده اند.

ارسطو عدالت را به دو دسته خاص و عام تقسیم کرده است. عدالت خاص یعنی اینکه حق هر کسی را بدهند. این مفهوم هم در فرهنگ اسلامی وارد شده است. خصوصیت نظریه ارسطو این است که زاویه تشخیص را بر مبنای تجربه قرار داده است.

هگل عدالت را اینگونه تعریف می کند: <آن چیزی که دولت می گوید، عدالت است.>

فقدان و فساد این نظر مورد توجه بسیاری حکمای بعد از او قرار گرفته است، اما

برتراند راسل، هنیرو و دیگران اکثریت را ملاک قرار داده اند و گفته اند عدالت چیزی است

که وجدان عمومی آن را عدالت بداند. راسل می گوید امری که اگر اجرا شود، کمترین

نارضایتی را به وجود بیاورد، عدالت است.

به این نظرات، باز هم انتقاداتی وارد است. چنانچه ویلی در مجله فلسفه حقوق می گوید

هنر تشخیص عدالت مثل سایر هنرهاست. یعنی فقط هنرمندها می توانند صحت آن را

تشخیص دهند و عامه قدرت تشخیص را ندارند.

بنابراین نتیجه ای که می خواهیم بگیریم، آن است که عدالت، مفهومی اخلاقی است. تمام

عواملی که در ایجاد اخلاقی موثر هستند، در به وجود آمدن عدالت هم تاثیر دارند.

اعتقادات، نیازها، عوامل اجتماعی و جغرافیایی، همه در یک اخلاق اجتماعی موثر هستند

و در نهایت موثر برای عدالت.

<رویه> معتقد است تنها قضات هستند که می توانند تشخیص دهند عدالت چیست. با این

سخنان بحث را اینگونه خاتمه می دهیم که همه این نظرها جای خدشه دارد، ولی برای

رسیدن به یک گوهر گرانبها، اگر دچار خدشه شویم، مشکلی نخواهد بود

**نویسنده: دکتر ناصر کاتوزیا**